**نقد ادبی: نویسندگان گرفتار در جهان**

**استفن هیم**

**جواهری، م**

من اخیرا مجبور شدم دربارهء دانیل دفو1،نویسندهء دو اثر جاویدان روبینسون کروزوئه‏2 و مال فلاندرز3تحقیقی انجام دهم.نویسندهء این دو اثر پرفروش سالها پیش از انتشار آنها،سه بار و هربار چند روز پیاپی به پیلوری‏4لندن بسته شد-یک روز در کورن هیل‏5در حوالی اکس چنج‏6،بار دوم در چیپ ساید7نزدیک کوندیت‏8و بار سوم در فلیت استریت‏9جنب تمپلر بار10،با کاغذی بر بالای سرش که روی آن‏ (\*) Stefan Heym نویسنده‏ای است آلمانی که در زمان نازیها به آمریکا گریخت و در جنگ جهانی دوم شرکت کرد.با شروع شدن دورهء سناتوری مک کارتی و آغاز "مک کارتیسم‏"،نوشت:"موضع من به عنوان یک شهروند عادی مرا به ویژه نسبت به‏ آزار اجتماعی آسیب‏پذیر می‏ساخت،به همین دلیل من زودتر از چارلی چاپلین، توماس مان و برتولد برشت مهاجرت کردم‏".هیم سپس در آلمان شرقی اقامت گزید و در آنجا چند مجموعه داستان به زبان انگلیسی انتشار دارد.

(1). Daniel Defoe(1660-1731)

(2). Robinson Crusoe

(3). Moll Flanders

(4).پیلوری (Pillory) ،دستگاهی برای مجازات گناهکاران در ملاء عام،که تا اواخر نیمهء اول سدهء نوزدهم در اروپا و آمریکا رایج بود.پیلوری تخته‏ای قابل حرکت‏ و دارای سوراخ‏هایی برای سرو دست مقصر بود.کسی که به پیلوری بسته می‏شد اغلب‏ دستخوش سوء رفتار عابرین قرار می‏گرفت.اجازه نطق و دفاع از خود و حمله به دشمنان‏ را نداشت.(نقل از دایره المعارف فارسی)

(5). Cornhill

(6). Exchange

(7). Cheapside

(8). Conduit

(9). Fleet Street

(10). Temple Bar

این عبارات خوانده می‏شد:"دانیل دفو برای نوشتن و انتشار یک افترای مفسده‏انگیز تحت عنوان:(نزدیکترین راه برای مخالفان سلطهء کلیسای انگلستان)11".

این رویداد سالها پیش،در سال 1703 رخ داد.امروز البته وضع به بدی آن‏ روز نیست.

امروز در مسکر،در پای مجسمهء یادبود مایاکوفسکی،شاعران جوان برای جوانان‏ شهر داد سخن می‏دهند.کتابهای روسی در تیراژ وسیع چاپ و به کمترین بها فروخته‏ می‏شوند،مجموعه آثار نویسندگان کلاسیک هواخواه بیرون از شمار دارد.هر روستا دارای یک کتابخانه عمومی است.موزه‏ها آکنده از مردم است.سخنرانیها و بحثها آثار ادبی را به میان مردم می‏برند و دولت فعالیتهای فرهنگی را تشویق می‏کند و در این راه از صرف پول دریغ ندارد.باوجود این زندگی مایاکوفسکی با خودکشی‏ به سر آمد.چند سال بعد نیز نویسندگانی در اردوگاههای کار اجباری جان دادند.

چه چیزی موجب شد که امید ایجاد یک رابطه سلیم میان نویسنده و جامعه- جامعه‏ای که برای عموم و به وسیلهء آنها حرکت می‏کند-از بین رود؟

آن مصراع سرود انترناسیونال قدیمی را شاید به یاد دارید که می‏گفت:"این است‏ آن نبرد نهایی..."این مصراع،درست یا غلط،در خود تضمینی نهفته دارد: "زمانی که این نبرد پیروز شود کار یکسره می‏شود و مردمان برادر یکدیگر خواهند شد".این یک آرمانگرایی محض است،ولی براساس تحلیل علمی و تاکتیکهای حزبی، آرمانها احتیاج به مبارزه و پیروز شدن دارند،یعنی محتاج انقلابند.

"انقلب پیروز"یکی از اساسی‏ترین تضادها را از میان برداشت-و آن تضاد میان استثمارگرانی بود که مالک وسایل تولید بودند و آن طبقاتی که تنها دو بازو برای کار داشتند و استثمار می‏شدند.ولی در این میان تضادهای جدیدی به وجود آمدند که جلوه‏های آنها امروز از ساحل چین تا سواحل رود الب‏12کاملا آشکار است.

تضادهای جدید هیجان تازه‏ای به زندگی نویسندهء سوسیالیستی می‏افزایند: هر سو که چشم می‏گرداند،خود را با کشمکشهای جدید،وضعیتهای تازه،شخصیتهای‏ نو و خلاصه دشواریهای تازه روبه‏رو می‏بیند.اینکه ممکن است دیوانسالاران اقداماتی‏ علیه آثار او و گاهی علیه خود او اتخاذ کنند تازه کمترین آنهاست.

ولی دشواری عمدهء او همانا کشمکشی است که در درونش صورت می‏گیرد.برای‏ نویسنده،فاصله میان نارساییهای سوسیالیسم و وعده‏های آن یک مسئله اخلاقی را مطرح می‏سازد:آیا او با انعکاس صادق تضادهای جدید و غالبا ستمگرانه و خشن‏ جامعه در اثر خود به جامعه خدمت می‏کند یا بدان زیان می‏رساند؟

کشمکشی که در وجدان نویسنده صورت می‏گیرد،به علت مسئولیتهای جدیدی‏ که جامعه بر دوشش می‏گذارد دردناکتر است،چرا که رسالت او این است که در ساختن‏ نظام جدید کمک کند.

(11). The Shortest Way with the Dissenters

Dissenter اصلا به معنی مخالف و معاند است و در وجه خاص آن،به معنی مخالف‏ سلطهء کلیسای رسمی انگلیس.-م.

(12). Elbe رودی است در شمال شرقی چکسلواکی.-م.

من گاه متحیر می‏مانم که اگر"زولا13"ی دیگری در سوسیالیسم ظاهر شده بود و با اثری‏ چون‏"من متهم می‏کنم‏"14خود علیه محاکمات دوره استالین طوفانی راه انداخته بود چه اتفاقی می‏افتاد؟-محاکماتی که در قیاس با آنها محاکمه سروان دریفوس‏15 یک تفریح بی‏ضرر به‏شمار می‏آمد.آیا صدایش در گلو خفه می‏شد،یا نه،دیگران‏ هم با او همصدا می‏شدند و حرفشان به کرسی می‏نشست؟

نویسندهء"آنتی دورینگ‏"یک بار در تعریف آزادی نوشت:"آزادی درک ضرورت‏ است‏".ولی آزادی در این معنا معمولا مورد قبول مردم نیست.آنها می‏خواهند از چیزی،که بیشتر گرسنگی و ستم است و نیز از قواعد اخلاقی مرسوم آزاد شوند. آزاد شوند تا آن‏گونه که می‏خواهند سخن بگویند و عمل کنند.

این است آن آزادی که افراد برای آن انقلاب کرده‏اند ولی این آزادی مطلق از سویی‏ نیز به معنای آزادی همه آن کسانی است که می‏خواهند انقلاب،و همراه با آن،آزادی‏ خودشان را درهم بشکنند و نابود سازند.بنابراین انقلاب که اساسا برای آزادی‏ پدید آمده،برای حفظ خود ناگزیر است این آزادی را محدود کند.همین امر بی‏درنگ‏ این مسئله را پیش می‏کشد که چه‏کسی حق دارد-و تا چه حد-که آزادی را محدود کند.و این مسئله‏ای است که تاریخ،چه ناپلئون بناپارت سازنده‏اش باشد چه استالین، همیشه بدان پاسخ قانع‏کننده نداده است.

اما بگذارید ببینیم برای دانیل دفو درحالی‏که به پیلوری لندن بسته شده بود و منتظر پرتاب ماهی گندیده و آجری بر سر بود چه اتفاقی رخ داد؟

هر سه بار و هرچند روزی که به پیلوری بسته بود،اتفاق مشابهی رخ داد،به این‏ معنی که مردم از مغازه‏ها و میخانه‏ها به طرف او سرازیر می‏شدند-چون نیمروز بود- و لیوانهای آبجو و جامهای شراب خود را به سلامتی نویسنده سر می‏کشیدند و شجاعتش‏ را تحسین می‏کردند.زنان،که برخی از آنها شهرت خوبی نداشتند،پیلوری را با حلقه‏های گل آذین می‏دادند.به جای آجر شاخه‏های گل به طرف نویسنده پرتاب‏ می‏شد.و در کنار پیلوری شاگردان چاپخانه‏داران و کودکان روزنامه‏فروش نسخه‏های‏ اشعاری را که دفو در زندان سروده بود جار می‏زدند-اشعاری که وی آنها را چنین‏ به پایان برده بود:

-به آنان بگو؛به مردانی که او را اینجا آورده‏اند

آنها ننگ زمانه‏اند!

در پیدا کردن گناه او حیرانند

و نمی‏توانند"جنایات‏"او را مرتکب شوند.

(13). Emile Zola(1840-1902)

(14). J'accuse عنوان مقاله‏ای است که امیل زولا در 13 ژانویه 1898 در دفاع از دریفوس نوشت،که بر اثر آن زندانی شد و مجبور به پرداخت غرامت گردید.-م.

(15).آلفرد دریفوس Dreyfus (1859-1935)،افسر ستاد ارتش فرانسه و بازیگر"قضیه‏"ای که به نامش معروف شده است.از آنجا که نقل کامل این قضیه در این‏ وجیزه ممکن نیست،خواننده علاقه‏مند می‏تواند به دایره المعارف فارسی یا یکی از فرهنگهای سیاسی رجوع کند.